

محسن مجید زاده

فولکلور ما زندران

ترانه های ما زندرانی

۱- اَو نُوخْتِ كِه مَن بيمه مَسّه چِسْكَا
 كَل دَامِه بِنه رَه خَاك دَامِه هَوَا.
 اَسَاكِه مَن بَهيمه پيرَه وِرْزَا.
 كَل بُورْدَه رَسَن وُشَاخ هَرَه هِدَا.

Unvaxt kē men bimē massē čirēkā.
 Kal dāmē benē rē xak dāmē hevā.
 Esā kē men bahimē Pirē verzā.
 Kal burdē raseno šax harē hedā.

آنوقت که من گوساری است و شاداب بودم.

شاخ بر زمین میزدم و خاک هوا میباراندم.

آنون که گما و درز پریشده ام.

من رزق من نماده و شام لاره کبده شد.



سِوَايِ سَرِيهٔ اَلِهٖ بَرُو بِلِ

کِجَا بِنَج رَه بِنِيه شُونِه دَنَلِک سِرِيهٔ
 بَلَنَلِک نَرُووَم مَرَم رَا ه سَر
 دَتَاخَسَن مَن هَدَم اَسِنِه دِل سَر

Sevai Sariyē alē Bazu par.
 Kijā Binj rē baytē šunē dangēsar.
 Palengē nar bāvrēm bayrēm rahē
 Sar.

Dētā xēš men hadēm ēspē delēsar.

سریح است (بباد نگاه است) و خراب برزد.

دختر شتوک (شالی) را برداشته سوی دلت می رود.

چون بگفت بر تو دم و سر را پیش را بگیرم.

درد و بوسه بر سر سینه ی پیدش برام.



(۳)

نَجَّارِی نَفَّارِیهِ اَوْشَم دَكِشَم
كَجَلِیهِ وَزَّارِیهِ اَزَّال بَكِشَم

مِه كَجَلِه وَرَزَا اِزَّال نَشُونِه
تِه قَدُو بِالَّارِیهِ جَدِیهِ هَا رِشَم

Nejjāri nefāri rē ōšēm dakešem.

Kačelē verzā rē ezzāl bakešem.

Me kačelē verzā ezzāl našunē.

Te šaddo bātārē čandē hātešem.

بنیاد کوچه، بنیاد امیرپازواری را ارشتم بکشم (پوشتم)
گاو و زردکلی را بخش بکشم (بر بندم زمین را بنامم)
وزرای کل من بخش نبرود (سگنی می کند)
قدو، لای ترا چقدر نگاه کنم!

پهلو، تکیه بر دیوار سردی

دِشَو بَاخَت بِمِیهِ بِالْخَانِیهِ لُو
سِیُوچِمُونِ كِیجَارِیهِ بَدِ بِمِیهِ خُو

سِیُوچِمُونِ كِیجَا بِشَتَرَك بَرُو
تِه بَالِ مِه سَبِیْنِ مِرِه بَیْرِه خُو

Dišu baxet bimē bālxānēyē lu.

Siyu čəšmun kičārē bādīmē xu.

Siyu čəšmunkičā pištērək beru.

Te bāl mē sare ben merē bayrē xu.

دشوب مالاخانه خوابیده بودم ،
دختر خندان سیاه را خواب دادم .
«پرگنم» ای دختر خندان سیاه ، آمدی پیش ما .
بازویت را زیر سرم گذار تا خوابم ببرد .

(۵)

سَرچَاشَنِه كَاسِیهِ دَسِ اَبَدُو



کِنَارِ پِمَه جَارِکِنِ دُو بَدُو
اَنز دُونَدَنَه وَارَنک بُونَه عَدُو
هَدَه مِن دَارِ مَا تُو بُو رُو بَرُو

Sare čaštē kasē dassē ābedu.

Kenāre Pammējār kenni du bedu.

Āser dunem te vārenḡ bunē adu.

Hadē men dāremā tu buru beru.

کاسه‌ی چاشت (نهار) بر سر دآب دوع بست ،
کنار پیمه زار ، شده سیدی ،
اگر بدانم که باد چشت (چاشت) عدوست نبود ،
بده من داشته باشم ، تو برو و بیا .

و معنی باره‌ای از لغات و اصطلاحات ؛
کَلَن : برنج کاف و کون لام بطور اخص مخفف گفته می‌شود و در نام نهران
عربا به شایع گفته می‌شود . و کسر کاف و کون لام کوتاه . و بیار کردن زمین زردی
سنی می‌دهد و همچنین کَلَن Kai گفته شده‌ی فعل است «ای با کَلَن
با کَلان آمیختنی» (شوی زردی)

چینکا ، چوینکا : گاو جوان ، حرکت از دود کله‌ی چین و چون کوتاه
شده‌ی جوان و کسان گاو کوتاه شده‌ی گاو و باشد که روهم جوانگاو
یا گاو جوان سنی می‌دهد . «چوینکا : جوانه گاو» (دوره به طری بنادین)
هَیَرَه ، هَیَرَه : اره

آله : عتاب در زکی آل و قره قوش همین سنی است ؛ الموت سنی
آشپزی عتاب و آن ذری است که سیدی چمن صباح ساخته شده و چوایی
آن در زردی نهران خوردن بنام قندی اوست بر زردی باشد .

«آله : قره قوش (زکی است) . فارسی : آله ، آله ، آله . بهلوی :
مدلم مد (آله) ، مدلم مد (آله)» (دوره به طری بنادین)

دَنکُت : دسید و از زردی کوبیدن سنوک (شلی) و تبدیل کردن آن به برنج و آن
آنی است اهری مانند اولک که از طریق قاراب با پای بنی کار کنند.



نظار، نیار، کوس، اکرنک، تالار، پناگما، چوی سبت که درت های
 ماندران آفراد کشتزار، برای برکت و حرمت نزرعه میزند و سقف آنرا با
 پوشال، رگ گیاهان بادشهای همس پوشانند که گذشته دهقان غمی دستانه حال
 در نزرعه با آلودی و بیدی بخار با وضع جالب و درو بکوبید میخند که زیر آن جای مرغی
 از رسال دایزر و چنانگه داری نضر از کهرات (ظرف موقت) جهت حمل نیار،
 بنهاره چغری بوده و از رفتن فوقانی برای برکت نهاد میند.

«نیار» : تالار (خانه بندی که از چوب ساخته) اکنون نیز نظار و نیار در
 ماندران به طاق چوبی گویند که بجا بنون بند چوبی بیشتر شده و چهار طرف آن باز
 است و برای آلوده کردن از آن اجزات است. «(دوره نظری بنیاد)»
 «وانگت» : «درنگ» : «درمانی فوق کنده لایتن است.»
 «پهلوی» : «وانگت» (انگلیز) «نیش» «(دوره نظری)»
 «بادنگت» : «نیش» «وانگت» «نیش» «(دوره نظری)»
 «دوست از ما سازند...» «(برای فایده)»
 «بالنگت» : «بروزن انگت نوعی از نیش باشد که بسیارترین و نازک نمود از
 آن میسازند...» «(برای فایده)»

یک مکاهی

قبله گاهها، مدتی غاز و سیکائی داشتیم
 در حیات خویش، کزک و چسکائی داشتیم
 من بقرتون سراون نهده چومه هاون
 هیچ گویی بهر شالک ما لای داشتیم!

Gheble gāhā, modaati ghazo sikāi dāstim.
 Dar hayāte xis, kerko činnekāi dāstim.
 Men be bherbun sare un zarāe šu jehāyeto
 Hič sui bahre šalek mā lai dāstim. ?

قبلا! مدتی غاز و اردگی داشتیم
 در حیات خویش، کزک و چسکائی داشتیم
 من بقرتون سراون نهده چومه هاون
 هیچ گویی که برای شالک ما خوردی داشتیم!

ترجمه